بسم الله الرحمن الرحیم در خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 23 اسفند 1395.

قبل از وارد شدن بحث در این مبحث تذکر این نکته مفید است که در بحث تعبّدی و توسّلی در امکان واجب توسلی یک سری مشکلاتی وجود دارد خب آن مشکلات را ما باید از قبل حل کرده باشیم و مبنای ما در آن مبحث روشن باشد در واقع یک اشکال جدید کأنه اینجا می خواهیم مطرح کنیم. حالا من وارد آن مباحث تفصیلی بحث تعبدی توسلی نمی خواهم بشوم. فقط یک نکته کلی را اینجا می خواهم متذکر شوم که مأثر هست در نحوه نگاه ما به طرح این مسئله. در بحث تعبدی توسلی خب این اشکال هست که تعبّدی قصد قربت در آن معتبر است. و این قصد قربت متوقّف بر امر است و این دور پیش می آید و امثال اینها. منهای بحثی که حالا دور را چطوری جواب می دهیم یک راه حل کلی اینجا گاهی اوقات عنوان می شود که چه کسی گفته است که تعبدی در آن قصد امر معتبر است قصد قربت معتبر است ولی قصد قربت متوقّف بر قصد امر نیست. بنابر این مشکل از اساس بی پایه است. مرحوم آخوند آنجا یک نکته ای را متذکر می شوند که نکته مهمی است. آن این است که ایشان می فرمایند که قصد قربت را اگر هم در آن قصد امر معتبر ندانیم شکی نیست که اگر شخص قصد امر بکند کفاید می کند. یعنی قصد قربت یک معنایی هست که یکی از مصادیقش قصد امر است. بنابر این باید این مشکلات را حل کنیم علی أیّ تقدیر. مجرّد اینکه شرط نیست در قصد قربت قصد امر کفایت نمی کند. اصل این مطلب را من یک توضیحی بدهم که آن این است که بنابر قول صحیح که خطابات قانونیه صحیح نیست و خطابات به هر نحوی از انحاء انحلال پیدا می کند در واقع ما در جایی که می گوییم شما باید این امر را به قصد قربت انجام بدهید معنایش این است که یک مفهوم عامی برای قصد قربت در نظر گرفتیم که یکی از مصادیق آن قصد امر است. این مفهوم عام ولو به نحو صرف الوجود مراد هست یعنی شما باید امرتان را با یکی از افراد قصد قربت همراه کنید و امری که به نحو صرف الوجود باشد، منحل به عدد افراد نمی شود. وقتی که ما می گوییم صلّ یعنی صرف الوجود صلوه را در خارج محقق کن به تک تک افراد صلوه که دست بگذاریم این وجوب به آنها منحل نمی شود. به عدد افراد نماز در خارج خب وجوب نداریم. یک وجوب داریم به آن مطلق تعلّق گرفته است. ولی اینجا ما یک معنای دیگری داریم که آن این است که کفایت اتیان به تک تک افراد که به حکم عقل است انحلالی است. یعنی هر فردی را که دست بگذاریم در مقام امتثال کافی است. فرد بعدی را دست بگذارید کافی است. فرد بعدی کافی است. و این یک انحلالی که هست ناشی از خود کیفیّت تکلیف است. چون تکلیف ما یک صرف الوجودی هست که همه اینها افرادشان هستند هر فردی از این افراد را ما برای امتثال صرف الوجود بیاوریم باید کافی باشد. این جور نیست که عقل وراع خود تکلیف یک حکمی داشته باشد. بنابر این حتی در مواردی که به نحو صرف الوجود هم هست باید این مشکل حل شود که چطور می شود که بعضی از افرادی که امر به صرف الوجود آن افراد شده است در رتبه متأخر از امر حاصل می شوند؟ قبل از امر موجود نیستند. آن یعنی مشکل دور را ما اگر مطرح می کنیم این مشکل با این تعبیری که قصد قربت متوقّف بر قصد خصوص امر نیست حل نمی شود. به هر حال آن مشکل را باید در جای خودش حل کرد.

سؤال:

پاسخ: در حالیکه ما قطع داریم که اگر این قصد امر را بکنیم کفایت می کند. طبیعتا مشکل ما این است که ما وقتی این قطع را داریم باید جوری حل کنیم که حل شود. این است که در ما نحن فیه هم اگر شبیه این قطع ما تصویر کردیم باید مشکل را حل کنیم. ببینید یک موقعی ما در ما نحن فیه مثلا آقای صدر بحث احتیاط را اینگونه مطرح می کنند می گویند که در احتیاط لازم نیست ما امر جزمی داشته باشیم که حالا این بحث کنیم که امر به احتیاط آیا می تواند مصحّح عبادیّت خود امری که به عنوان احتیاط تعلّق گرفته است مصحّح عبادیّت احتیاط باشد یا نمی تواند امر به عنوان احتیاط مصحّح باشد. ایشان اینجوری مطرح می کنند که لازم نیست حتما امر به احتیاط باشد. قصد امر واقعی محتمل کفایت می کند. همین مقدار که امر واقعی چون آن چیزی که در عبادیّت عبادت شرط است مطلق تقرّب هست و به تعبیر مرحوم اقای خویی مطرح اضافه عمل به مولا است و با قصد امر واقعی محتمل این مطلق اضافه حاصل می شود. خب این یک پاسخ است و این پاسخ شبیه همان اشکالی که مرحوم آخوند آنجا مطرح می کرد اینجا هم در آن مطرح می شود. اگر ما بگوییم که مسلم است اگر من امر به احتیاط را قصد کنم و انگیزه من برای تحریک واقع محتمل نباشد چون شارع احتیاط را لازم کرده است من انجام می دهم. به طوری که اگر شارع نگفته بود که حتما باید احتیاط کنی احتیاط نمی کردم. یا شارع اگر استحبابا احتیاط را مستحب نکرده بود و ثواب بر احتیاط بار نکرده بود من انجام نمی دادم. احتیاط که یک امری است که حتی اگر به واقع هم اصابت نکند ثواب دارد. من اینکه شاید به واقع بخورد این من را تحریک نمی کند. محرّک من این است که این احتیاط خودش حَسَن عقلی است. همین حُسن عقلی که احتیاط دارد حالا این حسن قطعی احتیاط حالا به حکم شرع باشد یا به حکم عقل باشد همان من را تحریک می کند. وقتی محرّک من این است و این محرّک هم کفایت می کند، ما باید مشکل را حل کنیم. مجرّد اینکه ما می گوییم که شرط نیست که حتما من قصد امر جزمی را بکنم، حلّ مشکل نمی کند. قصد امر به احتیاط کردن اگر مسلّم باشد کفایتش که ظاهرا مسلّم است، این باید مشکل به هر حال حل شود. خب برای حل این مشکل در آن بحث تعبدی و توسّلی یک ایرادی آنجا شده است که شبیه این ایراد هم همین جا هست

سؤال:

پاسخ: یعنی ما در واقع باید ما اگر وقتی مسلّم دانستیم که امر به احتیاط کفایت می کند لازم نیست لزوم امر به احتیاط و قصد امر را

سؤال:

پاسخ: حالا اینجوری تعبیر کنیم که، یک موقعی بحث ما این است که با این پیش فرض که قصد امر جزمی احتیاط کفایت می کند. این پیش فرض را اگر در فرض بیاوریم باید بحث را دنبال کنیم. اگر این پیش فرض را نیاورده باشیم همان کلام آقای صدر درست است و آقایان مطرح می کنند ولی مرحوم آخوند هم آنجا این نکته را تذکر می دهد که نکته درستی هم هست اینجا دقت نکردم خواندم مطالبش را ولی چیزی در خاطرم نیست که ایشان گفته باشد ولی آنجا این مطلب را مرحوم آخوند متذکر شده اند که با توجه به کفایت قصد امر باید مشکل را حل کرد. چون مجرّد اینکه در قصد قربت قصد امر شرط نیست حل مشکل نمی کند. همین که قصد امر کافی است در قصد قربت، اینجا هم شبیه همین را اگر این پیش فرض را داشته باشیم باید همان مشکل را حل کنیم. حالا من اشاره به حل مشکل در آنجا می کنم که مشابهش را در اینجا می شود پیاده کرد. یک مشکلی آنجا در بحث قصد قربت مطرح شده است که حالا دور یا شبه دور را در آنجا تصویر کرده اند. گفته اند که امر متوقّف است بر قصد قربت. توقّف کل عارضٍ علی معروضه. چون امر عارض است معروضش قصد قربت است. بنابر این از آن طرف شما قصد قربت را می خواهید با امر درست کنید. یا لا اقل بعضی از افراد قصد قربت شما با امر درست می شود. معروض شما یک مفهوم عامی است که بعضی از افراد آن می خواهد با امر درست شود و این مشکل ما است که مشکل حالا دور بگوییم تقدیم ما یکون متقدما متأخرا باشد هر جور از تعبیراتی که در بحث تعبّدی توسّلی تعبیر را مطرح می کند. خب آنجا یک نکته ای در پاسخ گفته شده است آن این است اینکه شما می گویید حالا کلا این نکته را توجه فرمایید، ما قیود تکلیف گاهی اوقات به نحو شرط واجب هستند گاهی اوقات به نحو شرط وجوب هستند. قصد قربتی را که ما می خواهیم اخذ کنیم به عنوان شرط واجب می خواهیم اخذ کنیم نه شرط وجوب. شرط واجب، امر در هیچ مرتبه ای از آن به تحقق خارجی شرط واجب متوقّف نیست. امر متوقّف است بر وجود ذهنی شرط واجب. فرض کنید شارع گفته است که نماز با طهارت حدثیه به جا بیاورید. این جور نیست که اول باید طهارت حدثیه بیاید تا امر شارع بیاید یا فعلی شود. حالا آن امر اولیه شارع را هم کاری نداریم. فعلیت امر شارع آن هم متوقف بر تحقق طهارت نیست. بلکه وقتی امر فعلی می شود، امر فعلی ما را می خواند که آن طهارت را در خارج ایجاد کنیم. تحصیلا لأمر شارع. در واقع فرق است بین به تعبیر مرحوم نائینی بعضی از چیزها موضوع تکلیف هستند و بعضی از چیزها متعلّق تکلیف هستند. موضوع تکلیف باید وجود خارجی پیدا کند تا تکلیف فعلی شود. مثل مستطیع که موضوع وجوب حج است. تا استطاعت خارجیت پیدا نکند وجوب حج فعلیت پیدا نمی کند. ولی بعضی از چیزها هستند که متعلَّق تکلیف هستند یعنی تکلیف ما را به او می خواند. مبعوث الیه تکلیف هستند. خب اینها اگر فعلی باشند و خارجی باشند که اصلا تکلیف نمی تواند تعلق گیرد. چون شیئی که خارجیت پیدا کرده است دیگر تحصیل حاصل است. با فرض عدم خارجیّتش تکلیف می آید. تکلیف می آید که این چیزی که خارجیّت ندارد را ما خارجیّت ببخشیم. پس بنابر این فرق است بین آن چیزی که در موضوع تکلیف به اصطلاح مرحوم نایینی اخذ شده است و چیزی که در متعلَّق تکلیف اخذ شده است. اینجا ما قصد قربت را در متعلق تکلیف اخذ می کنیم. شرط واجب هست نه شرط وجوب. وقتی شرط واجب است تکلیف متوقف است بر تصور آن شیء. یعنی جعل تکلیف که شارع می خواهد جعل کند این جعل تکلیف متوقف است بر اینکه تمام اشیائی که در این تکلیفش دخالت دارد در رتبه متقدم تصور کرده باشد دیگر. یکی از چیزهایی که دخالت دارد شرایط واجب هست. شرایط واجب را باید تصور کرده باشد. پس تصور در رتبه متقدم بر امر است. ولی امر وقتی تحقق پیدا کرد بعد از امر تصوّر شرایط نمی آید. خارجیّت شرایط متوقف بر امر است نه تصور آن. پس آن چیزی که در رتبه متقدّم بر امر است، تصور التعلق است. تصور شرط الواجب است. آن چیزی که در رتبه متأخر از امر است، خارجیّت شرط الواجب است. هیچ مشکلی در اینجا نیست. این فرق دارد با شرط وجوب. شرط وجوب البته شبیه همین مطلب در شرط وجوب هم اگر وجوب را به معنای جعل بگیریم عین همین هم در آن می آید ولی وجوب یک مرتبه دیگر دارد که آن مرتبه فعلیت است. در مرتبه فعلیت وجوب، فعلیت وجوب متوقّف بر تحقق موضوع است. بنابر این تحقق موضوع نمی تواند متوقّف بر فعلیّت موضوع باشد. پس بنابر این مشکل مشکلی نیست. اینجا یک ان قلتی هم اینجا مطرح شده است که ما ممکن است به یک معنایی شرط واجب را به شرط الوجوب برگردانیم. آن این است که ولو اینکه نفس قصد قربت شرط الواجب است ولی قدرت بر قصد قربت شرط الوجوب است. در صورتی تکلیف واجب می شود که انسان قدرت بر شرایط وجوب داشته باشد. قدرت بر متعلَّق و متعلَّق المتعلَّق که همان شرایط واجب است شرط الوجوب است. بنابر این کسی که اگر قصد قربت متوقّف باشد بر امر، امر که می خواهم بگویم یعنی فعلیت امر. اگر قصد قربت متوقّف بر فعلیّت امر باشد، با توجّه اینکه قدرت شرط وجوب است، آن دور یا شبه دور دوباره زنده می شود. ما اینگونه می گوییم فعلیت الوجوب متوقف بر قدرت بر قصد قربت است. و قدرت بر قصد قربت متوقف است بر فعلیت وجوب. بنابر این این می شود دور. خب آنجا شبیه همین اشکال در ما نحن فیه هم می شود پیاده شود. آن این است که ما می خواهیم با امر به احتیاط قصد قربت را مشکلش را حل کنیم. امر به احتیاط یعنی اصل مشکل را ممکن است اینگونه بگویید که مرحوم آخوند مشکل را اینگونه مطرح کرده اند دور را تصویر کرده اند که امر به احتیاط، احتیاط متعلَّق آن است. باید احتیاط باشد تا امر به احتیاط بیاید. نمی توانداحتیاط متوقف بر امر به احتیاط باشد. خب این تقریب بدوی اش همان پاسخی که قبلا در آن مطرح بود می آید. آن این است که امر به احتیاط، متوقف بر احتیاط بوجوده الذهنی است می فرمایید درست است. ولی احتیاط بوجوده الذهنی متوقف بر امر به احتیاط نیست. احتیاط بوجوده الخارجی متوقف بر امر به احتیاط است. اگر می گویید که امر به احتیاط متوقف است به احتیاط بوجوده الخارجی این درست نیست. امر به احتیاط متوقف بر احتیاط بوجوده الخارجی نیست. همان اشکالی که آنجا در قصد قربت می شد اینجا هم مشابهش را می شود مطرح کرد همان ان قلتی که آجا برای تقویت اشکار مطرح می شد که بحث قدرت را پایش را وسط بکشیم و این بحث را از شرط الواجب به شرط الوجوب سرایت بدهیم و به آن طرف بحث را سوق دهیم، اینجا هم می آید. فعلیت امر به احتیاط متوقّف است بر قدرت بر احتیاط. و قدرت بر احتیاط متوقف است بر فعلیت امر به احتیاط. چون تا امر به احتیاط فعلی نباشد، من نمی توانم قصد احتیاط را بکنم. فرض این است که احتیاط به قصد قربت مراد است. در جایی که ما می خواهیم عبادیّت احتیاط را با قصد امر به احتیاط تصحیح کنیم. خب عین همین اشکالات که آنجا هست اینجا هم همین اشکالات می آید. آقای صدر اینجا در مقام جواب اینجوری جواب را تقریب می کنند می گویند که شبیه همان جوابی که آنجا داده می شود اینجا هم جواب را می دهند با این بیان ایشان می فرمایند که این که قدرت شرط تکلیف است آیه و روایتی که در موردش وارد نشده است. قدرتی که شرط تکلیف هست شرط عقلی است. عقل آن چیزی که مانع از فعلیت تکلیف می داند عجز از سایر جهات غیر از جهاتی که مربوط به امر به احتیاط است را مانع می داند. اگر از سایر جهات منهای جهت امر به احتیاط، عجز وجود داشته باشد تکلیف نمی تواند فعلی شود. ولی اگر از سایر جهات عجز وجود نداشته باشد، تکلیف می تواند فعلی شود و مشکلی نیست. پس آن که شرط هست قدرت از سایر جهات منهای امر به احتیاط است. چیزی که مانع هست عجز از سایر جهات هست. و این مشکلی در اینجا نیست. این را اینگونه تقریب می کنند.

سؤال:

پاسخ: یعنی ببینید یک موقعی علت اینکه من عجز دارم از قصد قربت به خاطر اینکه منهای امر عجز دارم. این اشکال دارد ولی اگر عجز من به خاطر اینکه هنوز امر نیامده است

سؤال:

پاسخ: حالا این را بعد توضیح می دهم یک قدری تعبیر را باز می کنم.

ایشان این شکلی بحث را تقریب می کنند. حاج آقا اینجا یک تعبیری دارند که تعبیر دقیق تری است و تعبیر اقای صدر تا به این تعبیر بر نگردد درست نیست. ایشان می فرمایند آن قدرتی شرط تکلیفی است قدرت با ملاحظه امر است. لو امر لکان قادرا. اگر یک شخصی قبل از امر قادر نبود. با امر شارع قدرت می آید. به محض اینکه امر فعلی شود آن قادر شود. فعلیت امر منشأ قادر شدنش شود. هیچ مانعی ندارد چون آن قدرتی که شرط است این است که حین العمل طرف بتواند عمل را انجام دهد. ولو این قدرت حین العمل ناشی از خود امر باشد. ناشی از فعلیت امر باشد. فرض کنید شخصی که همین وجوب حج برای او فعلی می شود یک انرژی ای در آن ایجاد می کند آن مثلا شخصی است که از جهت روانی اصلا در خودش این توان را نمی بیند که حج برود. وقتی حج واجب شود اصلا نشاط در او ایجاد می شود. همین کافی است. اگر لولا الامر شخص قادر نباشد و با امر قدرت بیاید همین کفایت می کند. اگر برعکس، لولا الامر شخص قادر باشد ولی به محض اینکه طرف به او امر شود قدرت از او سلب می شود. مثل بعضی از وسواس ها که اینها اگر بدانند که تکلیف واجب است دیگر نمی توانند تکلیف را انجام دهند. به وسوسه می افتند و امکان، عموی ما در گفتن تکبیر نماز وسواس بود. هنوز هم ایشان هستند و می گفتند من نماز واجب را که می خواستم بخوانم تکبیر نماز را نمی توانستم بگویم. مستحب را مشکل ندارد ها. نفس وجوب منشأ می شد که نتواند این تکبیر را بگوید. گاهی اوقات این جوری است. یک قصه شیرینی هم تعریف می کردند می گفتند اولین باری که من این مشکل را پیدا کردم نماز مغرب را می خواستم بخوانم آمدم الله اکبر بگویم دیدم نمی توانم الله اکبر تا نزدیک های نیمه شب همین جور مشغول بودم تا نیم ساعت به نیمه شب مانده خوشبختانه توانستم الله اکبر بگویم و نمازم را خواندم. گفت مادر ما این را می دید. این را بعدا به مرحوم حاج آقا جد ما گفته بودند و اینها. فردا به من ایشان گفتند که شنیدم که نمی توانستی تکبیر نماز بگویی. گل ختمی بگیر و به سرت بمال و اینها. گفتند من بعدا در کتاب های طبی در مورد گل ختمی جزو خواص گل ختمی دیدم که درمان جنون است. اصل قضیه این است که وسواس مرتبه ای از اختلالات روانی است. گاهی اوقات گل ختمی آن اختلالات روانی را چیز می کند. ایشان می فرمودند که اصلا بعضی از اینها حالت جسمی دارد. ایشان می گفتند که من رفتم دکتر دکتر به من یک دارویی داد و این دارو را هی زیاد کرد و زیاد کرد و زیاد کرد و بعد هی کم کرد کم کرد و کم کرد و گفت خیلی خوب شدم. گفتند این مقدار کم دارو را باید شما بخورید همیشه. خیلی وقت ها مشکلات روانی ناشی از مشکلات یک سری سلول های مغزی است که آن سلول ها نیاز به یک سری آرامبخش های خاصی دارند که تشویش های روانی انجام نشود. حالا پرانتز بسته.

نکته بحثی که می خواستم عرض کنم این است که ببینید آن چیزی که شرط تکلیف هست، قدرت تعلیقی است. یعنی صدق این جمله که لو امر لکان قادرا. حالا این قدرتی که لو امر لکان قادرا همان قدرتی بوده است که از قبل بوده است و با آمدن امر هم زائل نشده است و باقی است یا قدرتی که اصلا با امر حادث شده است این قضیه شرط تکلیف و فعلیت تکلیف متوقف بر صدق این قضیه تعلیقیّه است.

سؤال:

پاسخ: قدرتی که لو أمر لکان قادرا. این تعبیر. اصل چیز یعنی قدرت حین العمل شرط است. حتی لو امر هم که می خواهیم بگوییم لو امر لکان قادرا حین العمل. حالا به تعبیر دقیقتر هم باید بگوییم حاج آقا تعبیر می کردند که قدرت از حین فعلیت تکلیف، صرف الوجود قدرت از حین فعلیت تکلیف تا حین عمل. در یکی از این آنات قدرت باشد کفایت می کند. حتی حین عمل هم ممکن است من دیگر قادر نباشم ولی تکلیف باشد یعنی تکلیف باشد به این معنا که مصحّح عقوبت باشد یعاقب بالنهی البق الساقط از آن قسم ها است. حالا این پرانتز بسته.

بحث این است که آن چیزی که فعلیت تکلیف بر او متوقّف است قضیه تعلیقیه است. و قضیه تعلیقیه یک قضیه ازلی است. متوقّف بر صدق طرفین نیست. قضیه شرطیه است. قضیه شرطیه صدقش به صدق شرط و جزا نیست. ملازمه ای بین این دو تا هست و این ملازمه ازلی است. آن که با فعلیّت امر می آید قضیه تعلیقیّه نیست. قضیه فعلیه است. قدرت بوجوده الفعلی با امر می آید. یعنی نتیجه این بحث این می شود که فعلیّت قدرت متوقّف است بر فعلیّت حکم و فعلیّت حکم متوقّف است بر صدق قضیّه تعلیقیّه. نتیجه اش چه می شود؟ فعلیت قدرت متوقف است بر تعلیقیّت قدرت. مشکلی ندارد. قدرت فعلی متوقّف بر قدرت تعلیقی باشد هیچ مشکلی نیست نه دوری هست نه هیچی. این حاج آقا عین همین بیان را هم در بحث اینکه قدرت علم شرط تکلیف است ایشان دارند. که این هم خیلی مطلب مهمی است. ایشان می گویند که علم شرط تکلیف است نه تنها علم معقول هست حتما هم باید شرط تکلیف باشد. ایشان می گویند چون تکلیف برای باعثیت و زاجریت هست. اگر شخص اصلا هیچگونه علم ولو علم احتمالی، هیچگونه چیزی نداشته باشد غافل مطلق باشد تکلیف نسبت به غافل معقول نیست. ایشان می گویند اما این بیان اینکه اصلا باید علم باشد تا تکلیف فعلی شود. اما مشکل قضیه این است که شما می گویید که دور پیش می آید. نه هیچ دوری هم پیش نمی آید. چطور؟ آن چیزی که به حکم عقل شرط است علم بالفعل نیست. علمی که آن چیزی که در رتبه متقدّم بر تکلیف شرط تحقق تکلیف است علم بالفعل نیست. علم تعلیقی است. یعنی لو صار الحکم فعلیّا لعلم العقد به. این جمله. اگر شارع مقدس تکلیف نمی کرد این تکلیف اگر تکلیف بکند این به آن علم پیدا کند. این صدق می کند ولی اگر کسی شارع حکم هم بکند فعلی هم شود اصلا هیچوقت علم به آن پیدا نمی کند. این تکلیف لغو است. حالا غافل محض را شما در نظر بگیرید، کسی که هیچگونه علم تصوری هم نسبت به او پیدا نمی کند. آن هم همین بحث می شود. تکلیف و فعلیّت حکم متوقّف است بر این قضیه تعلیقیّه لو صار الحکم فعلیا لعلم به المکلّف. علم تعلیقی در رتبه متقدّم بر تکلیف هست. ولی آن که در رتبه متأخر از تکلیف هست علم تعلیقی نیست علم فعلی است و هیچ مشکلی هم نیست. آن هم که عقل حکم می کند که باید در رتبه متقدم بر تکلیف وجود داشته باشد صدق این قضیه ای که لو صارت التکلیف فعلیا لکان المکلف عالما به. این مقدار شرط هست اما کسی که حتی با فعلیّت تکلیف هم هیچوقت نسبت به این تکلیف اصلا ولو از نوع احتمال غافل محض است. یا علم به خلاف پیدا می کن همیشه. کسی که جهل مرکّب همیشه نسبت به او دارد یا عرض کنم خدمت شما غافل محض امثال اینها نمی تواند تکلیف در حق او فعلی باشد. هیچ مشکلی در این نیست. حالا در ما نحن فیه هم بحث همین است. آن چیزی که قدرتی که شرط تکلیف هست شرط وجوب هست قدرت تعلیقی است. یعنی لو صارت تکلیف فعلیّا لکان العبد قادرا. حالا ولو این قدرت از قبل بوده است حالا هم باقی است یا این قدرت با خود امر بیاید هر دو فرقی ندارد. باید در هنگامی که تکلیف فعلی می شود شخص قدرت بر تکلیف داشته باشد. حالا ولو آنا ما از زمان فعلیت تکلیف تا حین عمل که آن را قبلا اشاره کردم و آن که متوقّف بر فعلیّت حکم است این قضیه تعلیقیه نیست. فعلیه القدره متوقّف بر فعلیه التکلیف است و فعلیه التکلیف متوقف بر قدرت شأنی و تعلیقی است. فلا دور و لا نمی دانم ما یکون فی الرتبه المتقدم یکون فی الرتبه المتأخر و نمی دانم امثال آن مناط استحاله دور و اینها نه خود دور وجود دارد نه مناط استحاله دور و مشکلی در ما نحن فیه هم نیست. الآن دیگر وقت گذشته است من فردا این بحث و بعضی از جوانب بحث را جمع می کنم. کلام اقای صدر باید به این بیان برگردد. مجرّد اینکه شیئی قدرت لولا الامر دارد، قدرت از سار جهات آن کافی نیست. باید اگر امر می شود قدرت فعلی باشد. این از سایر جهات اگر قدرت داشته باشد ولی با امر هم قدرت نیاید کافی نیست. از سایر جهات قدرت داشته باشد با امر قدرت از سایر جهاتش سلب شود آن هم کافی نیست. آن چیزی که معتبر هست، قدرت در زمان فعلیّت حکم تا ظرف عمل ولو به نحو تعلیقی. لو صار الحکم فعلیّا لکان الشّخص قادرا به این نحو صرف الوجود و مشکل کاملا حل می شود و حالا تکمیل این بحث را انشاء الله من عرض می کنم. ما فردا این بحث را جمع می کنیم و چهارشنبه انشاء الله درس تعطیل است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد